

مقابله گفتمان تبارشناسی در دو متن تاریخی قرن ۴ق تاریخ بخارا و تجارب الأمم

مینا صفا*

مصطفی ندیم**

چکیده

تبارگرایی و توجه به تبار در بین حکومت‌های ایرانی قرن چهارم هجری اهمیت خاصی داشته است. بنابراین یکی از مباحث مهم نظری در تاریخ ایران، در قرون نخستین و میانه اسلامی، گفتمان تبارشناسی تاریخی است. در این میان، دو سلسله سامانی و آل بویه به‌منظور کسب مقبولیت در بین مردم به تبار خود و معرفی آن به جامعه ایرانی و بزرگان و دانشمندان ایرانی توجه خاصی داشتند. از سوی دیگر، نمی‌توان به نقش ایدئولوژی در تثبیت قدرت حکومت‌های مستقل ایرانی در این زمان بی‌توجه بود.

مهم‌ترین منابع موجود در مورد تاریخ سیاسی این دو سلسله کتاب‌های تجارب الأمم و تاریخ بخارا است. نویسندگان این دو کتاب به‌خوبی از نقش گفتمان تبارشناسی سلسله‌های موردنظر آگاه بودند و از این مسئله غافل نماندند. این مقاله بر آن است تا گفتمان سیاسی و تبارشناسی حکومت‌های سامانی و بویه را در این دو منبع مهم موردبررسی قرار دهد.

کلیدواژه‌ها: گفتمان تبارشناسی، گفتمان سیاسی، دودمان سامانی، آل بویه، تاریخ بخارا، تجارب الأمم.

* دکترای تخصصی تاریخ، دانشگاه شیراز (نویسنده مسئول)، minasafa@gmail.com

** دانشیار گروه تاریخ، دانشگاه شیراز، mos.nadim@gmail.com

تاریخ دریافت: ۱۳۹۸/۰۳/۱۲، تاریخ پذیرش: ۱۳۹۸/۰۶/۲۵

۱. مقدمه

گفتمان تبارشناسی، به‌منزله یکی از بسترهای انتقال اندیشه و مفاهیم ریشه‌دار در بافت فرهنگی - اجتماعی ایران، با افزایش گرایش به الگوهای باستانی در بستر گفتمان سیاسی نخستین حکومت‌های اسلامی - ایرانی بازآفرینی شد. این گرایش نتیجه دسته‌بندی‌های قومیتی و سیاست‌های منفی خلفای عرب بود. برپایه این حقیقت تاریخی، هدف این مقاله نشان‌دادن تلاش دربار سامانیان و آل‌بویه برای دستیابی به اهداف اجتماعی و سیاسی و مطامع ارضی به‌واسطه تبارسازی در بستر متون تاریخی است که برای دستیابی به این مقصود از چهارچوب نظری تحلیل گفتمان استفاده خواهد شد. سامانیان و آل‌بویه دو جریان سیاسی عمده در قرن ۴ در شرق خلافت اسلامی، با هدف کسب مقبولیت و ایجاد پایگاهی در بافت اجتماعی - فرهنگی به نوزایی و خلق مجدد مفاهیم و گزاره‌های گفتمان تبارشناسی پرداختند. تمام این معانی و گزاره‌ها حول محور دال مرکزی گفتمان و دانش تبارشناسی: «شناخت حاکمیت یک سلسله بر بنیاد اتصال به تبار پادشاهان و یا پهلوانان تاریخی و اساطیری ایران» سامان می‌یافت. با توجه به انعکاس گفتمان در ساختار زبان و هم‌راهی همیشگی آن‌ها، این مؤلفه مرکزی از دوران تشکیل نخستین حکومت‌های ایرانی به‌منزله یک الگوی مفهومی در درک زبانی - اجتماعی مردم ایران شکل گرفت و باقی ماند.^۲ در نظام حقیقت گفتمان تبارشناسی، معنایابی با کاربرد قومی و به‌منظور متمایز کردن هویت حکام هر سلسله رخ می‌دهد. حکام آل‌سامان و آل‌بویه با بازآفرینی گزاره‌های گفتمان تبارشناسی رسوب‌یافته^۳ در ساخت ذهنی - فرهنگی مردم ایران به‌دنبال جلب وفاداری و همکاری اتباع خود بودند. تاریخ‌نگاران این دوره نیز، تحت‌تأثیر قدرت دستگاه حاکم و در بستر گفتمان سیاسی، مفاهیم موجود در بستر فرهنگی و اجتماعی را از طریق معناگردانی در گزارش تاریخی خود وارد می‌کردند. منظور از معناگردانی در این‌جا متناسب‌سازی معنای گزاره‌ها با ساخت سیاسی و اهداف ایدئولوژیک قدرت حاکم در بستر زمانی است.

وجه دیگر در ساخت و تداوم یک گفتمان اجتماعی است که گفتمان در آن و برای آن به‌وجود آمده است. در تأیید اهمیت اجتماع، می‌توان به نقل قولی از مک‌کارتی در ارتباط با معنای معرفت اشاره کرد: معرفت مجموعه اندیشه‌ها و اعمال یک گروه اجتماعی یا جامعه‌ای است که آن‌ها را به‌منزله واقعیت برای خود و دیگران می‌پذیرند. بنابراین معرفت‌ها به‌طور اجتماعی ساخته می‌شوند و به‌منزله بخشی از کنش‌های انضمامی انسان

(مک کارتی ۱۳۸۸: ۲۰، ۵۶، ۹۹) نقش اساسی در گزینش اخبار و نگارش تاریخ ایفا کرده‌اند و در جهت‌گیری‌های سیاسی مؤثرند. از این رو اجتماع جایگاه تعیین‌کننده‌ای در ساخت و تداوم «گزاره» برخوردار است. از تبارشاهان و بزرگان در شناخت و پذیرش خاندان حاکم» در علایق، ارزش‌ها، و هنجارها دارد. از سوی دیگر، گفتمان‌ها نظام‌بخش چستی معرفت و نحوه عرضه نظام‌های خاص تفکر (مثلاً در مورد تبار) و گرانیک‌های نهادی‌شان (همانند دانشگاه، حکومت، نظام‌های قانونی، منزلت علمی) به‌منزله معرفت‌اند.

گرایش نهادهای حکومت در بازآفرینی گفتمان تبارشناسی به‌منظور کسب مقبولیت را می‌توان از منظر تأثیری بررسی کرد که نهادهای قدرت و گروه‌های ذی‌نفع در جهت‌گیری‌های سیاسی - اجتماعی خود از معرفت و حافظه تاریخی اجتماع می‌پذیرند. در رویکرد این مقاله، قدرت‌های سامانی و آل‌بویه با همراهی دانش تاریخ معرفتی را مجدداً بازآفرینی کردند و از آن برای تأیید دستگاه خود و توجیه برتری و مقابله با دیگر گروه‌های اجتماعی و حکومت‌ها بهره بردند. بنابراین در بازآفرینی گفتمان تبارشناسی، حکومت‌ها ادعای خود را براساس آگاهی تاریخی و یا همان معرفت تاریخی مردم شکل می‌دهند و درعین حال معرفتی مختص به تبار خود به‌وجود می‌آورند و از طریق رسانه زمان (کتاب تاریخی)، زمینه تغییرات (و یا بهره‌برداری‌های) سیاسی و اجتماعی را فراهم می‌سازند. گفتمان تبارشناسی حکومت‌های اسلامی - ایرانی قرون نخستین بر شالوده گفتمان تبارشناسی باستانی ایران با شاخصه‌های معرفتی و اندیشه اجتماعی خاص آن استوار شد و به‌منظور کسب پذیرش اجتماعی در بستر اهداف ایدئولوژیک مرزی و نظامی مجدداً بازآفرینی شد. این مسئله یادآور نظر مارکس وبر در مورد قدرت گرفتن و اعتباریافتن ایده‌ها در پیوند با منافع مادی (Weber 1946: 3-62) است.

گفتمان‌ها در طول زمان و به‌تبعیت از شرایط اجتماعی، سیاسی، و اقتصادی پدیدآورنده آن‌ها صورت متغیری دارند. این مسئله نتیجه دو عامل تعیین‌کننده است: ۱. رابطه مفهوم و معنا که محصول نظام قراردادهای اجتماعی است و از جامعه‌ای به جامعه دیگر و از زمانی به زمان دیگر متفاوت است. در نتیجه معانی و مفاهیم هرگز ثابت و صورت قطعی نخواهند داشت (هال ۱۳۹۱: ۵۹-۷۰)؛ ۲. این واقعیت که تحلیل آثار کلاسیک جز با بررسی موقعیت و جایگاه تاریخی به‌کارگیری مفاهیم ممکن نیست (مک کارتی ۱۳۸۸: ۳۱).

برخورداری از مؤلفه «تبار پادشاهی» در ساخت سیاسی حکومت‌های ایران تا پیش از ورود اسلام مشروعیت‌بخش و در نتیجه ضامن ایجاد مقبولیت بود، اما با ورود اسلام و تغییر مؤلفه‌های سیاسی این جریان معکوس و این مؤلفه در زمینه فرهنگی - اجتماعی نمود یافت.

این‌جا همان نقطه تغییر در کارکرد گزاره‌های تبارشناسی ریشه‌دار در بافت اجتماعی و تاریخی ایران است که به دوره‌های بعد منتقل و بازآفرینی شدند و نقش جدیدی در صورت‌بندی گفتمان سیاسی خاندان‌های حاکم گرفتند. بر این اساس، نگارندگان مدعی‌اند که چنین گزاره‌هایی در گفتمان سیاسی حکومت‌های ایرانی در طول تاریخ «دال‌های ثابت با نقش‌های متحرک» هستند؛ یعنی گزاره‌هایی که از حوزه زیست جهان فرهنگی و نظام مفهومی - معنایی زبان کاربرانش خارج نشدند و تنها با از میان رفتن بستر تجلی بی‌واسطه‌شان در ساخت سیاسی دستگاه حاکم به سطح عمیق‌تر و ناملموس‌تر فرهنگ و اجتماع عقب نشستند. در مرحله بعد، چنین گزاره‌ها و دال‌های رسوب‌یافته‌ای در ساخت گفتمان تبارشناسی حکومت‌های اسلامی - ایرانی به‌منزله خرده‌گفتمانی از گفتمان سیاسی‌شان بازآفرینی و استفاده شدند. به این ترتیب، با وجود اعتقاد فوکو به تاریخ منقطع با گسست‌های شناختی، که موجب توسعه‌های ناپیوسته در ساختارهای گفتمان می‌شود (Focault 1980a: 59)، نشانه‌هایی از وجود پیوست در ساحت اندیشه و فرهنگ و معانی و مفاهیم مشترک و پایدار در ساختار زبان فارسی هست.

باتوجه به نقش گفتمان و قدرت در تولید دانش و تعیین کاربست و کارآمدی آن (هال ۱۳۹۱: ۸۸، ۹۳)، گفتمان دینی - سیاسی اسلام شکل خاصی از دانش تاریخ بر محور ادیان ابراهیمی را به‌شیوه‌ای متفاوت از تاریخ‌نگاری پیش از اسلام در قالب تاریخ عمومی^۴ شکل داد. اما دانش تاریخ از قرن ۱۷ به بعد، به‌واسطه اعمال گفتمانی همانند پرداختن به تاریخ ایران باستان و ارج نهادن به زبان فارسی و حمایت از مورخان و ادبا در بستر دربار و در چهارچوب رابطه دانش و قدرت، در خدمت گفتمان سیاسی حکومت‌های ایرانی - اسلامی قرار گرفت. به این ترتیب، تاریخ‌نگاری با قدرتی که از پیوند با دستگاه قدرت، دربار، و گروه‌های ممتاز اجتماعی می‌یافت، بر صدق گزاره‌ها و روایت‌هایش صحنه می‌گذاشت و خود را همانند مرجع حقیقت ارائه می‌کرد. در ارتباط با گفتمان تبارشناسی دانش تاریخ با کمک به ساخت مقبولیت، از طریق ایجاد و یا تأیید تبارنامه حکام و امرا، در راستای ایدئولوژی دستگاه حاکم اثر واقعی بر دنیای بیرون داشت و از همان جنبه صادق می‌شد.

در این پژوهش، در بررسی فرایند شکل‌گیری و تحلیل گفتمان تبارشناسی حکومت‌های سامانی و بویه چند اصل بنیادین مفروض است: ۱. اعتقاد به شکل‌گیری معنای حقیقت در برخورد با امر صادق نزد گفتمان رقیب و هم‌چنین اهمیت برخوردهای گفتمانی در ساخت یک گفتمان؛ ۲. اعتقاد به وجود شبکه روابط قدرت (موجود در لایه‌های اجتماعی و دربار) مؤثر در ساخت و تأیید تبارنامه‌های امرا و حکام؛ ۳. نگاه به سلسله‌نسب به‌منزله جلوه‌ای از

قدرت خاندان حاکم و فراتر از سوژه؛ ۴. در نهایت روابط پیچیده‌ای که میان تأثیرات مادی و اجتماعی ساخت گفتمان وجود دارد. در این چهارچوب، گفتمان در ارتباط با پرسش‌های مربوط به حقیقت، اقتدار، یا اتوریته همیشه در حال گفت‌وگو و در تعارض با گفتمان‌ها و رویه‌های اجتماعی دیگر است. به این ترتیب، نقشی که ساخت گفتمانی و معرفت تاریخی در معنادارکردن و اثربخش ساختن اظهارات و شکل دادن به درک ما از واقعیت برعهده دارند، اساس این پژوهش در بررسی و تحلیل ساختار گفتمان تبارشناسی دو دستگاه سیاسی سامانی و بویه در دو متن تاریخی تجارب‌الأمم و تاریخ بخارا خواهد بود.

۲. پیشینه پژوهش

تاکنون به‌طور مستقل تحقیقی در ارتباط با گفتمان تبارشناسی سامانیان و آل‌بویه در دو اثر تاریخ بخارا و تجارب‌الأمم صورت نگرفته است که این مسئله نشان‌دهنده اهمیت ضرورت این تحقیق است. اما پیش‌ازین، مطالعات ارزش‌مندی درباره ادعاهای تبارشناسی خاندان‌های ایرانی در قرون نخستین و میانه اسلامی انجام گرفته است. از آن جمله، می‌توان به تحقیقات پروانه پورشریعتی در چند کتاب و مقاله اشاره کرد. او از محققان جدید در حوزه ایران باستان است که در یکی از مهم‌ترین آثارش «زوال و سقوط شاهنشاهی ساسانی: اتحادیه پارتی - ساسانی و غلبه اعراب در ایران» فرض وجود دوگانگی در عرصه‌های سیاسی، اجتماعی، و دینی بر اثر تداوم حیات میراث اشکانی و نفوذ خاندان‌های پارتی در ایران ساسانی را می‌پرواند (Pourshariati 1995). هم‌چنین پورشریعتی (۱۳۹۱) در یکی از مقالات خود «پارتیان و گردآوری شاهنامه‌های مرجع» تحقیقات سودمندی درباره تبار اشکانی دودمان‌های ایرانی شرقی در قرون نخستین اسلامی و نقش این خاندان‌ها در حفظ تاریخ و اساطیر انجام داده است. باسورث در مقاله «میراث پادشاهی در اوایل ایران اسلامی و جست‌وجو برای ارتباطات سلسله‌ای با گذشته» به دنبال پاسخ به این سؤال است که چگونه ساختارهای حاکمیت و پادشاهی از دوران ساسانی تا دوران اولیه اسلامی تداوم می‌یابد. او به این منظور تاریخچه خاندان‌های حاکم با تبار اشکانی و ساسانی را در این بازه زمانی در برخی مناطق، همانند طبرستان و خراسان، بررسی می‌کند (Bosworth 1973). ازسوی دیگر، اشپولر در تاریخ ایران در قرون نخستین اسلامی بر جنبه‌های اجتماعی و محدودنشدن به امور سیاسی و حکومتی تأکید دارد که در نتیجه چهارچوبی قوی برای بررسی اوضاع اجتماعی فراهم می‌آورد. هم‌چنین کثرت و تنوع منابع مورد استناد اشپولر به

ارزش و غنای این اثر می‌افزاید (بنگرید به اشپولر ۱۳۹۶: ج ۱، ۲). در ارتباط با اوضاع فرهنگی و سیاسی عصر بویه، کرمر در کتاب *احیای فرهنگی در عهد آل بویه* این موضوع را مطرح می‌کند که در قرن دهم هجری در جهان اسلام، به‌ویژه در ایران و عراق، و در سایه حکومت آل بویه، رنسانسی قابل‌مقایسه در برخی جنبه‌ها با رنسانس قرن دوازدهم و پانزدهم ایتالیا رخ داد. به‌علاوه او به وجود کوششی آگاهانه برای جذب و انتقال میراث فکری یونان باستان در این دوره معتقد است (کرمر ۱۳۷۵). هم‌چنین بوسه در مقاله «ایران در عصر آل بویه» به شرح مفصل رویارویی‌های آل بویه و سامانیان می‌پردازد. او معتقد است رکن‌الدوله و عضدالدوله به‌دنبال احیای پادشاهی ایران بودند (بوسه ۱۳۹۰). یکی از جدیدترین تحقیقات در ارتباط با تبار سلسله‌ها و خاندان‌های باستانی ایران اثر ارزش‌مند ساقی‌گزارانی، *روایت‌های خاندان رستم و تاریخ‌نگاری ایرانی*، است که با بررسی روایت‌های *شاهنامه* و سایر منابع اساطیری و روایی موجود از خاندان رستم در بستر تاریخی اشکانیان پیوندی تاریخی میان برخی از شخصیت‌های شناخته‌شده خاندان رستم در ولایت سیستان و خاندان نامی سورن و روی‌دادهای عصر اشکانی برقرار می‌سازد (گازرانی ۱۳۹۷).

۳. تاریخ بخارا

تاریخ بخارا نگاشته ابوبکر محمدبن جعفر نرشخی از نویسندگان عصر سامانی است. نرشخی تا پس از وفات ابو محمد نوح بن نصر سامانی در قید حیات بود و اثر خود را به امیر نوح تقدیم کرد. این مورخ اخبار مربوط به روزگار خود را براساس مشاهدات مستقیم و در برخی موارد نقل قول‌های مطلعان می‌نگارد و در مورد حوادث پیش از زمان خود از آثار پیشینیان بهره می‌برد (نرشخی ۱۳۶۳: مقدمه، ۱۵-۱۸). در سال ۵۲۲ق، ابونصر محمدبن نصر القباوی کتاب *تاریخ بخارای نرشخی* را از عربی به فارسی ترجمه کرد. در این ارتباط القباوی می‌گوید:

... و بیش‌تر مردم به عربی رغبت نمایند. دوستان از من درخواست کردند که این کتاب را به فارسی ترجمه کن. حقیر درخواست ایشان را اجابت کردم و این کتاب را به فارسی ترجمه کردم... و چون در نسخه عربی ذکر چیزهایی بود که در کار نبود و نیز طبیعت را از خواندن آن ملالتی می‌افزود ذکر آن چیزها کرده نشد (۱۳۶۳: متن، ۳-۴).

به این ترتیب او بخش‌هایی از کار نرشخی را حذف و مطالبی را از منابعی همانند «تاریخ [بخارا]ی غنجار» می‌افزاید و حوادث را تا سال ۳۶۵ق ادامه می‌دهد (بشار عواد ۱۳۸۳: ۹۴).

در سال ۵۷۴ق محمدبن زفر بن عمر تلخیصی از کتاب *تاریخ بخارا* را آماده کرد و مطالبی از کتاب *خزائن العلوم*، اثر ابوالحسن عبدالرحمن بن محمد نیشابوری، را به آن ضمیمه کرد و به امام عبدالعزیز بخاری حنفی، رئیس شهر بخارا، تقدیم کرد. اما حوادث *تاریخ بخارا* با افزودن مطالبی توسط شخصی گم‌نام تا ۶۱۶ق، یعنی زمان تسلط مغولان بر بخارا، ادامه می‌یابد (نرشخی ۱۳۶۳: مقدمه، ۱۷). بنابراین متن کنونی *تاریخ بخارا*، که عمده مطالب آن شامل تاریخ سیاسی می‌شود، توسط افراد مختلف تلخیص شده و با افزودن مطالبی که در اصل کتاب موجود نبوده تغییر یافته است. در نهایت اصل عربی *تاریخ بخاری* نرشخی و ترجمه فارسی القباوی از میان رفته‌اند و *تاریخ بخاری* امروز همان تلخیص محمدبن زفر است (بشار عواد ۱۳۸۳: ۹۴؛ خیراندیش ۱۳۷۷: ۲۲۶). راجع به *نثر تاریخ بخارا* ذبیح‌الله صفا می‌گوید: «... ساده و بسیار روان و بی‌پیرایه است» (۱۳۷۱: ۹۷۸) و عبدالحسین نوایی در این مورد معتقد است:

نثر کتاب شیرین و روان است و باین‌که در قرن ششم نوشته شده، اما همان سادگی و روانی و جملات کوتاه و احیاناً تکرار آمیز و کمی لغات عربی قرن چهارم را هنوز حفظ کرده است و هرچند جای‌جای سست به نظر می‌رسد، ولی یقیناً در روزگار نخست نثری یک‌پارچه و منظم داشته و بعدها بر اثر تصرف کاتبان و نسخه‌پردازان احتمالاً این سستی در نثر راه یافته است (نوایی ۱۳۷۶: ۳۴).

تاریخ بخاری نرشخی از آثار مهم تحقیق درباب سرزمین‌های شرقی جهان اسلام در قالب تاریخ محلی^۵ و کتابی با اعتبار ویژه تاریخی و اجتماعی برای پژوهش درباب حکومت سامانیان در ماوراءالنهر و خراسان به‌ویژه درمورد بخش نخست حکومت آن‌هاست (نرشخی ۱۳۶۳: مقدمه، ۱۳-۱۵، ۲۰). در این کتاب از ناحیه بخارا و ضمائم آن همانند ریض و دیوار بخارا، خراج بخارا و نواحی آن، مناقب و فضائل بخارا و آنچه به وی نسبت دارد، ذکر احادیثی در فضیلت بخارا، نحوه فتح بخارا توسط مسلمانان، بنای مسجد جامع، مختصری از تاریخ بخارا از زمان طغشاده بخارا خدات تا زمان شروع فتح اسلامی، تقسیم بخارا میان عرب و آغاز کار سامانیان، شرح مختصری از احوال حاکمان این سلسله تا زمان ابوالحارص منصور بن نوح سخن رفته است (بنگرید به نرشخی ۱۳۶۳). عبدالحسین نوایی معتقد است مؤلفان *تاریخ بخارا* با پرداختن به تاریخ سامانیان و ذکر فرد فرد حکام این سلسله و کیفیت نفوذ و رسوخ اسلام و عرب مانند المقنع و دیگران بیش‌تر بدین کتاب جنبه تاریخ به معنای عام بخشیده‌اند تا یک تاریخ محلی (نوایی ۱۳۷۶: ۳۴). هم‌چنین

به عقیده بارتولد: «متن اصلی آن بیش از تواریخ دیگر شهرها حاوی اطلاعات تاریخی بوده» (بارتولد ۱۳۶۶: ج ۱، ۶۱).

در تاریخ بخارا تبار سامانیان این گونه معرفی می شود:

... و این اسد جلد امیرماضی امیراسماعیل سامانی است (رحمة الله علیه). اسماعیل بن اسدبن سامان خدات. و سامان (خدات) از فرزندان بهرام چوبین ملک [در نسخه دیگری از این اثر عنوان ملک وجود ندارد] بوده است و از آن گاه باز بارگاه سامانیان هر روز بلندتر است تا رسید آن جا که رسید... (نرشخی ۱۳۶۳: متن، ۸۱-۸۲).

نرشخی دو نفر را بدون ذکری از نام کتاب آنها به منزله منبع خود در تاریخ آل سامان و ذکر نسب آنها معرفی می کند: ۱. محمدبن صالح اللیثی، به احتمال صاحب کتاب *الدوله* (متوفی به سال ۲۵۲ق)؛ ۲. ابوالحسن مدائنی (دراصل مدائنی) مرجع طبری، مسعودی، و دیگر مورخان. اطلاعات او از حوادث شرق مثل خراسان و ماوراءالنهر بیش از بقیه بوده است (نرشخی ۱۳۶۳: مقدمه، ۱۸-۲۰).

در قرون نخستین ورود اسلام به ایران طبقه دهقان از لایه های اجتماعی صاحب نفوذ و قدرت در بافت سیاسی و اجتماعی ایران بود. این طبقه نقش مؤثری در ساخت پایه های حکومت اسلامی و تدارک بستر رشد و قدرت یابی نخستین حکومت های اسلامی - ایرانی، به ویژه از طریق ساخت و تأیید تبارنامه های آنها، داشتند. به این ترتیب، متون قرون نخستین و میانه اسلامی خالی از اشاره به جایگاه اجتماعی این طبقه و نقش آنها در گفتمان سیاسی - تاریخی این دوره نیست.^۶ از جمله در *تاریخ بخارا* جایگاه ویژه دهقانان در اجتماع و تمایزشان از سایر گروه های مردم را می توان از اشاره به محله اختصاصی آنها دریافت. در این باره این گونه روایت شده است:

روایت کرده اند از محمدبن سلام بیکندی که وی بازهد و باعلم بود. گفت که به خواب دیدم رسول را صلی الله علیه و سلم به بخارا (در بازار خرقان) و بازار خرقان از سر کوی مغان تا کوی دهقانان، آن را در قدیم بازار خرقان خوانده اند (همان: متن، ۷۴-۷۹).

هم چنین در زمینه نقش دهقانان، به منزله نماینده مردم و صاحب ملک و ده، این گونه نقل شده است:

و نصر سیار با [طغشاده] بخارخدات سخن می گفت، [که] دو دهقان از بخارا پیامدند، هر دو از خویشان بخارخدات بودند و هر دو بر دست نصر سیار اسلام آورده بودند و

بزرگ‌زادگان بودند، هردو در پیش نصر سیار از بخارخدا تظلم کردند و گفتند که بخارخدا دپه‌های ما را غضب کرده است و امیر بخارا، واصل بن عمرو، در آنجا حاضر بود، از وی نیز داد خواستند و گفتند این هردو دست‌یکی کرده‌اند و ملک‌های مردمان می‌گیرند (همان: ۸۴).

تاریخ بخارا حاوی گزاره‌هایی در تأیید گفتمان سیاسی آل‌سامان، به‌منظور کسب مشروعیت دینی و سیاسی از دستگاه خلافت، و تأکید بر پیروی آل‌سامان از حکومت مرکزی است. در این باره روایت می‌شود:

روز دوشنبه دوازدهم ماه (مبارک) رمضان سال بر دویست‌وشصت بود و بدان سبب شهر قرار گرفت و اهل بخارا از رنج بیرون آمدند و به راحت پیوستند و در همین سال امیر نصر بن احمد را منشور «ولایت» همه اعمال ماوراءالنهر از آب جیحون تا اقصی بلاد مشرق بیاوردند از خلیفه موفق بالله. و خطبه بخارا به نام امیر نصر بن احمد و به نام امیر اسماعیل گفتند و نام یعقوب لیث صفار از خطبه افتاده بود (همان: ۱۰۹-۱۲۷).

و چون امیر اسماعیل عمرو لیث را نزدیک خلیفه فرستاد، خلیفه منشور خراسان به وی فرستاد و از عقبه حلوان و ولایت خراسان و ماوراءالنهر و ترکستان و سند و هند و گرگان همه او را شد. و بر هر شهری امیری نصب کرد و آثار عدل و سیرت خوب ظاهر کرد. و هر که ظلم کردی بر رعیت گوش مال دادی. و هیچ کس از آل‌سامان با سیاست‌تر از وی نبود. با آن که زاهد بود در کار ملک هیچ محابا نکردی. و پیوسته خلیفه را اطاعت نمودی. و در عمر خویش یک ساعت بر خلیفه عاصی نشدی و فرمان او را به‌غایت استوار داشتی (همان).

داشتن امارت خراسان ویژگی گفتمان سیاسی آل‌سامان به‌خصوص در اوایل کار آنهاست. از جمله در تاریخ بخارای نرشخی امرای سامانی در بسیاری موارد با نام امیر خراسان خوانده می‌شوند:

امیر شهید احمد بن اسماعیل السامانی امیر خراسان شد و او را امیر شهید خوانند. او به سیرت پدر خویش می‌رفت و عدل می‌کرد و انصاف رعیت به‌تمامی داد. و رعایا در راحت و آسایش می‌بودند. و از آنجا به خراسان رفت و مملکت خویش را مطالعه می‌کرد و سیستان بگشاد. و به روزگار امیر ماضی سیستان به نام او بود و از آنجا به بخارا آمد (همان: ۱۲۸).

۴. تجارب‌الأمم

تجارب‌الأمم، اثر ابوعلی احمد بن محمد بن مسکویه (۳۲۰ ق- ۴۲۱ ق)، کتابی در تاریخ عمومی جهان به‌ویژه ایران، اسلام، و حکومت‌های عصر خلافت عباسی در ایران و بین‌النهرین است. ابن مسکویه متولد ری و از معدود دانشمندان و نویسندگان دربار آل‌بویه بود که آثارش تا روزگار ما به‌جا مانده است و شخصیت و آثارش می‌تواند مجریایی برای شناخت شرایط اجتماعی و فرهنگی قرن ۴ ق باشد. ابن مسکویه از پیش‌گامان تاریخ‌نگاری به زبان عربی بود و نگاه تاریخی‌اش به وجه آموزش‌داری و ارزش تاریخ او را نخستین پیرو فلسفه تاریخ می‌سازد. به عقیده روزنتال، فلسفه تاریخی ابن مسکویه خردپذیر ساختن روایات تاریخی و بازکردن پیوند حوادث بود. هم‌چنین در میان سایر مورخان اسلامی، که تمامی به جنبه اندرزگونه روایات تاریخی توجه داشته‌اند، تنها ابن مسکویه استدلال فلسفی و حکیمانه در این موارد ارائه کرد و دید اخلاقی و پراگماتیک داشت. در واقع او به اصالت عمل و تجربه معتقد بود و گزارش‌های تاریخی را براساس هدف و نگرش مبتنی بر فلسفه اخلاقش انتخاب می‌کرد (ابن مسکویه ۱۳۶۹: مقدمه، ج ۱، ۱۶-۲۷، ۳۲-۳۵، متن، ج ۱، ۵۲-۵۳؛ ابن مسکویه ۱۳۷۶: مقدمه، ج ۵، ۱۰-۱۲، ج ۶، ۶۵). در این ارتباط، در متن تجارب‌الأمم این‌گونه آمده است: «گزارش ترفندی دیگر که کشته‌شدن همگی جز چندتن از آنان را در پی داشت و سبب آن بی‌احتیاطی در آن تنگه و نابلدی راه و بزرگ‌بینی نیروی خود بود» (همان: ج ۶، ۸).

منتقدانی همانند امامی (۱۳۶۹: مقدمه، ج ۱، ۳۳)، ابن مسکویه را نویسنده‌ای بی‌طرف می‌دانند که دسترسی به کتابخانه‌های بزرگ وزیران و امیران آل‌بویه همانند ابن‌عمید (ابن مسکویه ۱۳۷۶: ج ۶، حوادث سال ۱۳۵۵)^۷ و پسرش، ابوالفتح، و سپس کتابخانه بزرگ عضدالدوله دیلمی با کتاب‌های کهن و ارزش‌مند از ایران باستان از جمله *اندرز/اردشیر* یا زندگی‌نامه خودنوشته (اتوبیوگرافی) انوشیروان و سخن‌رانی او بدون شک در ساخت اندیشه، نگاه تاریخی، و گستره اطلاعات تاریخی ابن مسکویه مؤثر بود. ابن مسکویه تجارب‌الأمم را، که در بردارنده حوادث قرن ۴ تا سال ۳۶۹ ق است، به‌نام عضدالدوله دیلمی نوشت. تواریخ طبری، ثابت‌بن سنان، و هلال صابی از منابع ابن مسکویه در نگارش این اثر بود و از ۳۴۰ ق به‌بعد در مواردی که خود حضور نداشته از دیده‌ها و شنیده‌های افراد موثق، همانند ابن‌عمید و ابو محمد مهلبی، یاد می‌کند. بخش عمده جلد اول تجارب‌الأمم ویژه تاریخ ایران پیش از اسلام با بسیاری از اعلام کهن ایرانی است که در زبان‌های پهلوی و اوستایی ریشه دارند (ابن مسکویه ۱۳۶۹: مقدمه، ج ۱، ۳۶-۴۵).

ابن مسکویه گزاره‌هایی را در تأیید گفتمان سیاسی، تبارشناسی، و ادعاهای ارضی حکومت آل‌بویه در تجارب‌الأمم وارد کرده است، از جمله در تصدیق ادعای تبار ساسانی امرای آل‌بویه آورده است: «... وی پدر دارا [ی بزرگ] و پدر ساسان است که ساسان خود پدر پارسیان پسین: بابک و پسران اوست...» (همان: ج ۱، ۸۷). در این جا ساسان فرزند دارا معرفی می‌شود، در حالی که در ترجمه بلعمی (۱۳۷۸: ج ۱، ۴۹۸-۴۹۹) به منزله یک اثر هم‌زمان در بستر گفتمانی رقیب، اشک فرزند داراست و در تاریخ طبری (۱۳۷۵: ج ۲، ۴۹۳) به منزله منبع هر دو اثر اشک و اردشیر دوتن از فرزندان دارا هستند. ابن مسکویه نیز اشک را یکی از پسران دارای بزرگ می‌داند که می‌تواند نشانه‌ای از منبع اولیه‌اش اثر طبری باشد. در حالی که او احتمالاً تحت تأثیر گفتمان سیاسی حکومت مخدوم خود خلاف طبری ساسان را جای‌گزین نام اردشیر کرده و داستانی برای او آورده است که در متن طبری نیست (ابن مسکویه ۱۳۶۹: ج ۱، ۸۷-۸۸). این مسئله کاملاً روشن است که این تغییرات ناشی از برخوردهای گفتمانی در بستری ایدئولوژیک است. در واقع گفتمان تبارشناسی تاریخی ایران آل‌بویه را وامی‌داشت تا حقانیت خود را از طریق ساخت و بازآفرینی گزاره‌های تبارشناسی در نظام معنایی زبان و فرهنگ مردم ایران و در جهت کسب مقبولیت به اثبات برسانند. به این ترتیب، ابن مسکویه ساسان را در پیوند با دارای هخامنشی قرار داده و او را جانشینی معرفی می‌کند که حقیقت از او سلب شده است. درست همانند روایتی که بلعمی (۱۳۷۸: ج ۱، ۴۹۸-۵۰۰) در مورد نیای آل‌سامان نقل می‌کند و او را به دارای دارا متصل می‌سازد.^۸

با این‌که که برخی، همانند ابوالقاسم امامی، ابن مسکویه را در متن تجارب‌الأمم نویسنده‌ای بی‌طرف می‌دانند، جانب‌داری او در تأیید گفتمان آل‌بویه و از دور خارج کردن گفتمان سیاسی آل‌سامان با تأکید بر حدود قلمرو اشک تا ری آشکار می‌شود. در این ارتباط، ابن مسکویه روایت می‌کند:

...برخی گویند که اشک پسر، دارای بزرگ، سپاهی گران‌گرد کرد و به آهنگ آنتیخوس که از سوی رومیان در سواد عراق بود، راهی آن سرزمین شد... چنان‌که از موصل تری و اسپهان به دست وی افتاد و از نژادگی و کارهایی که از وی بدیدند ... (ابن مسکویه ۱۳۶۹: ج ۱، ۹۹).

در ادامه توصیف مختصری از سلسله اشکانی توسط ابن مسکویه ارائه می‌شود. او مدت حکومت آن‌ها را ۲۶۶ سال می‌داند و در راستای نگاه تاریخی‌اش به وجه آموزندگی تاریخ،

دلیل این توصیف مختصر را این گونه بیان می‌کند: «از کارها و کارسازی‌هایشان چیزی که از آن پندی گیریم به دست ما نیفتاده است» (همان: ۱۰۰). در روایت بهرام چوبین، ابن مسکویه داستان تقریباً مفصلی از دادگری و مردم‌داری هرمز نقل می‌کند، اما در ادامه صفت کوچک‌شمردن بزرگان، نژادگان، و دانشوران او را نهدی می‌کند و می‌گوید که آن را از دائیان تورانی خود به ارث برده است. در نهایت آنچه باعث سرنگونی هرمز و بددلی بزرگان گردید، زندان کردن مهتران و ناسپاسی از اسواران و فروگرفتن افراد از پایه‌هاشان بود، همانند آنچه با بهرام چوبین کرد و مایه نابودی وی شد (همان: ج ۱، ۱۸۷). در این روایت (همان: ۱۴۱، ۱۴۸-۱۴۹)، می‌توان به اهمیت دانش و حضور دانشمندان در گفتمان باستان‌گرا^۹ و سیاسی آل‌بویه و یا شاید حتی بستر سیاسی قرن ۴ قی پی‌برد. در روایت ابن مسکویه، به شکل قابل تأملی بهرام چوبین بی‌گناه معرفی می‌شود (همان: ۱۸۹-۱۹۰). ممکن است که ابن مسکویه، با آگاهی از رقابت‌های تبارشناسی سامانیان و آل‌بویه در بستر سیاسی، موقعیت بهرام چوبین در دربار ساسانی را به‌منزله فرمانده نظامی‌ای توصیف کرده باشد که برای مدت کوتاهی بر تخت شاهان تکیه زده بود. ابن مسکویه با این روایت می‌توانست حقانیت گفتمان سیاسی آل‌بویه و تداوم حکومت آن‌ها را در برابر ادعاهای سامانیان و نشان‌دادن حکومت آل‌سامان به‌منزله تنها صورتی از حکومت موقت نظامی توجیه کند. شیوه نامیدن حاکمان وقت و حکومت‌های رقیب، به‌منزله یکی از ویژگی‌های نگارشی ابن مسکویه، این نظر را تقویت می‌کند. تأکید بر القاب و عناوین از جانب ابن مسکویه احتمالاً تلاشی است برای بهره‌برداری از انگاره‌ها و گرایش‌های تاریخی در رقابت‌های سیاسی و حاوی نشانه‌هایی از گفتمان سیاسی آل‌بویه و نقشی که برای خود و یا حکومت رقیب در قالب القاب به‌کار گرفته شده در نظر داشته‌اند. از جمله این القاب است: حکام سامانی، فرمان‌روای خراسان (ابن مسکویه ۱۳۷۶: ج ۵، ۳۷۱؛ ج ۶، ۱۳۶)، گاهی امیر (همان: ج ۶، ۱۸۹)، خلیفه: سلطان^{۱۰} (همان: ج ۵، ۳۷۷)، و امرای بویه که به‌منزله امیر و در برخی موارد سلطان (همان: ج ۶، ۱۸۹) آورده شده‌اند. با توجه به این که هم‌زمان با اتمام تجارب‌الأمم عضدالدوله خود را شاه^{۱۱} می‌خواند و با توجه به وجود احتمالی زیرساخت مفهومی - اندیشه‌ای این لقب در گفتمان باستان‌گرای این دوره، ابن مسکویه با نظر به اندیشه فارابی حاکمان این سلسله را سلطان^{۱۲} احتمالاً مترادف با کلمه پادشاه می‌خواند.

در روایت ابن مسکویه از بهرام گور، در جایگاه نیای آل‌بویه، درباریان و بزرگان ایران حکومت را از بهرام گور به دلیل پرورشش نزد اعراب و با فرهنگ تازی و نه پارسی سلب کردند. اما در نهایت بهرام با حمایت سپاهیان منذر و پشت سرگذاشتن آزمونی پادشاهی‌اش را

باز پس می‌گیرد. او در این داستان شخصیتی فرهیخته، دانشور، و رزم‌آور معرفی می‌شود که از ظلم و ستم و کشتار شاه سابق (یزدگرد) به ستوه آمده و در پی آن است که با تکیه‌زدن بر تخت شاهی و به دست گرفتن زمام امور اوضاع آشفته ملک و مردم را اصلاح کند (ابن مسکویه ۱۳۶۹: ج ۱، ۱۴۳-۱۴۸). در ساخت گفتمان سیاسی خاندان بویه انتساب به بهرام گور احتمالاً تأکیدی است بر این امر که آن‌ها نژاده، ایرانی، محق، و توانا هستند، اگرچه به ظاهر تحت‌لوی حاکمیت سیاسی و فرهنگی اعراب حکومت می‌کنند. هم‌چنین کشورگشایی‌های بهرام گور و این‌که سرزمین‌های زیادی از روم تا هند باج‌گزار او بودند از مطالب پرداخته‌شده در روایت ابن مسکویه است (همان: ۱۴۹-۱۵۱).

در متن *تجارب‌الأمم*، برخی گزاره‌ها تأییدکننده گفتمان سیاسی حکومت بویه‌اند، از جمله تأکید بر نقش ری در روایتی از زمان علی بن بویه در قالب برخورد گفتمان‌های سیاسی حکومت‌های اسلامی - ایرانی. این روایت نشان‌دهنده نقش کلیدی ری به‌منزله دروازه غربی ایران و نقطه اتصالی است که باعث می‌شود مرداوایج آن را به برادرش بسپرد و وشمگیر از آن به‌منزله پایگاهی برای اداره سایر مناطق تحت‌نفوذشان در غرب استفاده کند (ابن مسکویه ۱۳۷۶: ج ۵، ۳۷۴). هم‌چنین با آن‌که تقریباً مقرر دایمی آل‌بویه در شرق قلمرو خلافت اسلامی از زمان علی بن بویه شیراز بود، اما برپایه آگاهی‌های مندرج در این اثر حکومت بویه همواره توجه ویژه‌ای به ری داشت (همان: ج ۵). مرداوایج و وشمگیر در تلاش برای بازگرداندن شکوه و قدرت ایرانیان از نخستین مروّجان اندیشه ایران‌گرایی^{۱۳} در بافت سیاسی - اجتماعی ایران قرن ۳ و ۴ بودند که گرایش به بازتولید الگوهای باستانی را تقویت می‌کردند (همان: ۴۱۱-۴۲۰). این روند در نهایت به امیرالامرای معزالدوله بویه‌ای در بغداد (فرمان‌روایی همه کشورهای اسلام) و زیرکشیدن خلیفه مستکفی انجامید. نمونه‌ای از گزاره‌های گفتمان باستان‌گرا در ارتباط با دادگری و اهمیت فره‌ایزدی و رسوم کهن ایرانی در اندیشه ابن مسکویه این‌گونه آمده است:

... چنین دانسته‌ام که دادگری برای سلطان بسیار سودمندتر می‌باشد که این جهان و آن جهان را برایش آباد کند، فرایند ستم هرچند فراوان و زودبرداشت باشد، کوتاه‌عمر و زودگذر است، گویی برکت ندارد،... به عکس فرایند دادگری بالنده و روبه‌گسترش است و آغازکردن بدان برکت‌آور است (همان: ج ۶، ۲۴-۲۵).

«... روز آدینه دوم صفر، همه سپاه ریاست او را پذیرفته مراسم ایرانی سوگند و پیش‌کش ریحان انجام شد و از ایشان برای خود بیعت گرفت...» (همان: ۱۱۵-۱۱۶).

۵. نتیجه‌گیری

تغییر نقش دال‌های مرکزی در بستر تاریخی موجب تغییر کاربری گفتمان‌ها خواهد شد. از جمله گفتمان تبارشناسی که روزگاری نقش فعال و مستقیم در ساخت و پیش‌برد گفتمان سیاسی حکومت‌های ایرانی داشت با ورود اسلام به بافت اجتماع - فرهنگی عقب‌نشست و به حیات خود ادامه داد. این گفتمان بار دیگر، از حدود قرن ۳ق، وارد معادلات سیاسی حکومت‌ها شد و به‌منظور ایجاد مقبولیت، با استفاده از نظام معنایی - مفهومی زبان، به‌طور غیرمستقیم در گفتمان سیاسی حکومت‌های اسلامی - ایرانی فعال شد. به این ترتیب، گفتمان تبارشناسی نخستین سلسله‌های ایرانی با حفظ گزاره‌ها و دال مرکزی گفتمان تبارشناسی تاریخی «شناخت حاکمیت یک سلسله بر بنیاد اتصال به تبار پادشاهان و یا پهلوانان تاریخی و اساطیری ایران»، به اظهارات تبارسازی آن‌ها معنی می‌دهد. هم‌چنین برخوردهای گفتمانی حکومت‌های رقیب، که در سایه ضعف خلافت عباسی و دوری از مرکز خلافت شکل گرفته بودند، نقش مهمی در بازآفرینی و ساخت گزاره‌های گفتمان تبارشناسی ایفا کرد. دو متن تاریخی *تجارب‌الأمم و تاریخ بخارا* از جمله متونی‌اند که در بستر گفتمان سیاسی حکومت‌های سامانی (با ادعای تبار اشکانی) و آل‌بویه (با ادعای تبار ساسانی) تولید شده‌اند و برآورنده اهداف از پیش تعیین‌شده و ایدئولوژیک آن‌ها به‌ویژه تولید چهره مقبول و موردتأیید در بافت فرهنگی و اجتماعی ایران بودند.

پی‌نوشت‌ها

۱. معنایی که از گزاره در این مقاله مستفاد می‌شود با نظر دریفوس و رابینو کنش گفتاری جدی (۱۳۷۶: ۴۸) و قول فوکو پاره‌گفتارها و یا متن‌هایی که نوعی ادعای صدقی می‌سازند و به‌منزله دانش موردتأیید قرار می‌گیرند (میلز ۱۳۸۲: ۷۹) مطابقت دارد. گزاره‌های مُجاز گفتمان را تشکیل می‌دهند و نقش مهمی در نحوه عمل و تفکر افراد دارند (همان: ۸۰).
۲. برای کسب اطلاعات بیش‌تر در مورد تجربه و درک مفهومی - زبانی بنگرید به فی، برایان (۱۳۸۳)، *پارادایم‌شناسی علوم انسانی*، ترجمه مرتضی مردیها، تهران: پژوهشکده راه‌بردی، ص ۶۲، ۳۰۴، ۳۱۱؛ رولان بارت، رولان (۱۳۸۷)، *درآمدی بر تحلیل ساختاری روایت‌ها*، ترجمه محمد راغب، تهران: فرهنگ صبا، ص ۳۴.
۳. مفهوم رسوب‌شدن (Sedimentation) گفتمان‌ها را نخستین بار لاکلاو مطرح کرد (Laclau, 1990 op. cit, 34).

۴. تواریخ عمومی در آغاز تحت‌نگرش جهان‌وطنی اسلامی و در قالب تاریخ‌نگاری اسلامی - عربی و از اوایل قرن ۴ ق با ظهور سلسله‌های ایرانی و حمایت از زبان فارسی در کنار انواع تاریخ‌نگاری دودمانی و محلی به این زبان به‌نگارش درآمدند، اما تا عصر مغول تاریخ عمومی بزرگی به زبان فارسی پدید نیامد (سجادی و عالم‌زاده ۱۳۸۰: ۹۳-۹۴؛ صالحی ۱۳۸۰: ۱۲-۱۳).

۵. ضعف و انحطاط دستگاه خلافت عباسی که به‌ویژه بعد از مرگ معتصم آغاز شد، به افزایش قدرت حکومت‌های محلی منجر شد که از دانشمندان و ادیبان در حوزه حکومت خود حمایت و آن‌ها را به تألیف کتب علمی و ادبی تشویق می‌کردند. حاصل این توجه و تمرکز قدرت در یک ناحیه در دوره‌های تجزیه سیاسی نگارش تواریخ محلی با توجه عمومی به یک ناحیه خاص و نه مجموع جهان بود (فروزانی ۱۳۷۷: ۲۷). این تواریخ در ذیل تاریخ ملی (کشور) محسوب می‌شوند و عناصر سیاسی، فرهنگی، اجتماعی و یا اقتصادی در تعیین و تشخیص آن‌ها پس از عامل جغرافیایی اهمیت می‌یابند. در طبقه‌بندی عبدالرسول خیراندیش تاریخ بخارای نرشنخی در ذیل تواریخ محلی منفرد قرار می‌گیرد که به‌طور خاص به یک محل یا یک خاندان محلی پرداخته‌اند (خیراندیش ۱۳۸۰: ۳-۱۰).

۶. در متون پهلوی زرتشتی قرن سوم هجری و منابع اسلامی متقدم، نسب طبقه دهقان به‌ویکرد (تفضلی ۱۳۷۶: ۱۴۸)، برادر هوشنگ پادشاه اساطیری، می‌رسد و در برخی منابع دیگر به منوچهر (طبری ۱۳۷۵: ج ۱، ۲۸۹). معنی اصلی واژه دهقان «منسوب به ده» (فارسی باستان Dahyu)، البته ده نه معنی امروزی بلکه به‌معنی سرزمین بوده است (تفضلی ۱۳۷۶: ۱۴۸-۱۴۹). لفظ دهقان در اواخر دوره ساسانی به طبقه زمین‌دار اطلاق می‌شد که در مرتبه فروتر از آزادان، بزرگان، و کدخدایان قرار داشتند. هم‌چنین براساس برخی منابع اسلامی متقدم، طبقه دهقان در دوره ساسانی از شهرگان، رئیس نواحی کوچک، نیز پایین‌تر بودند. احتمالاً این طبقه به‌دنبال اصلاحات ارضی خسرو اول (ثعالبی ۱۳۶۸: ۳۹۴) شکل گرفت؛ زیرا این عنوان به‌فراوانی در توصیفات سازمان اداری اواخر دوره ساسانی در منابع اسلامی متقدم استفاده می‌شود (تفضلی ۱۳۷۶: ۱۴۸-۱۴۹). نشانه‌هایی از افزایش قدرت این طبقه در اواخر حکومت ساسانیان وجود دارد، از جمله جواز حضور در بار عام و هم‌سفرگی با شاه، در اواخر دوره ساسانی، برای دهقانان و شاهزادگان - واسپوهران و در عربی اهل البیوتات - در دومین روز عید نوروز و در خرم‌روز (نخستین‌روز از دهمین ماه یعنی دی‌ماه) (بیرونی ۱۳۸۰: ۳۴۴-۳۴۵) و هم‌چنین حمایت دهقانان اصفهان و کرمان از یزدگرد سوم (طبری ۱۳۷۵: ج ۵، ۲۱۴۷-۲۱۴۸).

۷.

... چون شب به خانه آمد جایی نداشت که بر آن بنشیند یا کوزه‌ای که در آن آب بنوشد. ابن‌حمره علوی فرشی و چند وسیله زندگی برایش فرستاد. دل او (ابن‌عمید) نگران دفترهایش بود که چیزی عزیزتر از آن‌ها نداشت. آن‌ها بسیار بودند، همه‌گونه دانش، حکمت، و ادب در آن‌ها نهفته بود، این

دفترها بر یکصد چارپا یا بیش تر بار می شد. چون مرا دید از حال آن‌ها پرسید، گفتم: سالم و دست‌ناخورده‌اند، خوش حال شده، آهسته به من گفت: تو نگه‌بانی خوش‌گام بوده‌ای. دیگر انبارها عوض دارند، تنها این انبار بی‌مانند است... (ابن مسکویه ۱۳۶۹: ج ۶، ۲۷۸).

۸. یکی از موضوعات مرتبط با بحث موردنظر، گفتمان تبارشناسی در تاریخ بلعمی، هدف از ترجمه آن به زبان فارسی و سبک تاریخ‌نگاری فارسی خلاف سبک حدیث‌گرای طبری در دربار سامانی است. با در نظر گرفتن دیدگاه آذرنوش آذرتاش در مورد معنی ترجمه در قرون نخستین و میانه اسلامی، یعنی تفسیر (۱۳۷۵: ۳۲)، و یا نظر ذلیل، تغییر شکل متن در قالب فرهنگی و زبانی (Daniel 2012: 107)، هدف سامانیان از ترجمه تاریخ طبری بهره‌برداری از نظام معنایی و ارزشی موجود در ساخت زبان فارسی در راستای قدرت‌بخشیدن به گفتمان سیاسی خود بود. هم‌چنین آن‌ها، بر اساس نظر اسکات میثمی (۱۳۹۱: ۴۷)، در قالب نظریه ارتباط دانش و قدرت در ساخت گفتمان، با این ترجمه سعی در نشان دادن میزان قدرت خود در شرق داشتند.

۹. گفتمان باستان‌گرا در نظر نگارندگان گفتمانی است که اکثر مؤلفه‌های آن حداقل از ورود اسلام به ایران تا پیش از قرن ۳ق به شکل عنصر (در ساختار مفهومی نظریه لاکلاوموفه) در ساخت فرهنگی و ساختارهای اجتماعی به حیات خود ادامه دادند. این گفتمان از قرن سوم هجری با تشکیل سلسله‌های ایرانی در شرق قلمرو خلافت اسلامی از سطح اجتماعی - فرهنگی به سطح سیاسی وارد و گزاره‌های آن حول محور هویت ایرانی - اسلامی بازآفرینی شد. در این زمان روی داده‌های سیاسی گرایش به الگوهای تاریخی ایران در قالب گفتمان باستان‌گرا را در میان لایه‌های مختلف اجتماعی دامن زد که در گردش از حافظه تاریخی معمولاً به صورت شفاهی به متون مکتوب انعکاس می‌یافت.

۱۰. منزوی در ارتباط با کاربرد این لقب برای خلیفه معتقد است:

... بویه‌نیان، که عرب‌زده‌تر و در نتیجه سنی‌زده‌تر بودند، با تکیه بر شیعیان دوازده‌امامی، خلافت سنی عرب را به‌عنوان سلطان پذیرفته و در زیر حمایت خود گرفته بودند، چون ایشان کاندیدای معصوم امامت را غایب می‌دانستند، خلیفگان عرب نیز با اجرای «سیاست هاشمی»، شرکت گنوسیست‌های معتدل را در حکومت، برای تاج‌وتخت عباسی بی‌خطر می‌دیدند... (ابن مسکویه ۱۳۷۶: ج ۶، ۱۹۸-۱۹۹، پانوش).

۱۱. بر روی سکه‌ای طلا، مربوط به ۳۵۹ق به دست آمده از شیراز، عضدالدوله به شکل یک شاه تاج‌دار به همراه متن پهلوی «شاهنشاه» نقش شده است. دو پنل چوبی نیز از یک زیارتگاه، مربوط به سال ۳۶۳ق، به دست آمده‌اند که عضدالدوله در آن‌ها «الشاهنشاه» نامیده شده است. حتی زمانی که ابواسحاق صابی در نامه‌ای خبر پیروزی عضدالدوله به بغداد را برای رکن‌الدوله در ۳۶۴ق نوشت، عضدالدوله را با عنوان «الملك الجلیل» می‌خواند، درحالی‌که صابی در همین نامه رکن‌الدوله را «الامیرالسید» خطاب می‌کند. به نظر می‌رسد رکن‌الدوله اعتراضی به این ادعاهای

فرزند نداشته است. به علاوه شاعر ابونصرین ثبات، در نخستین فتح بغداد توسط عضدالدوله، او را کسی خطاب کرده است که ایوان مداین را با شکوه و جلال می پوشاند و عضدالدوله را قهرمان و وارث شکوه شاهان ساسانی می خواند. زمانی که عضدالدوله برای دومین بار بغداد را فتح کرد، نماینده اش، محمدبن عمر، نیز او را به این صورت معرفی کرد: «این شاه آمده است کسی که یکی از شاهان برجسته است و از شاخه خسروان والا». عضدالدوله در طول آخرین دوره زندگی اش بر لقب شاهنشاه پافشاری می کرد، از جمله در نامه ای که ابواسحاق صابی به منظور تبریک فتح میافارقین در ۳۶۸ ق برای او نگاشت، با عنوان «مولانا الملک شاهنشاه السید الاجل ولی النعم» معرفی می شود. از سال ۳۷۱ ق عضدالدوله، «الملک العدل شاهنشاه» را به لقبش بر سکه ها افزود، همانند دو سکه به دست آمده از بصره به سال ۳۷۲ ق، گرچه از سال ۳۶۷ ق لقب «الملک العدل» بر سکه های عضدالدوله دیده می شد. در نامه نگاری های یحیی بن سعید الانطاکی و صاحب بن عباد، عضدالدوله با عناوین «الملک شاهنشاه»، «تاج المله»، و «ولی النعم» خوانده شده است. احتمالاً این انتسابها متعلق به آخرین دوره حکومت عضدالدوله یعنی ۳۷۱ ق است. بر اساس اطلاعات مقری، عضدالدوله معمولاً به نام «الملک السید شاهنشاه الاجل المنصور ولی النعم تاج المله عضدالدوله» خوانده می شد. هم چنین در یک نامه به سال ۳۷۲ ق، مربوط به یک ضیافت در قصری در امپراتوری بیزانس، عضدالدوله «شاه اسلام شاهنشاه» معرفی شده است (Madelung 1969: 100- 108).

۱۲. کلمه عربی سلطان Sultan معرف قدرت، توانایی، و اقتدار حکمران است. در قرآن این کلمه معمولاً در حوزه نبوت به تفویض قدرت الهی یا وکالت الهی اطلاق می شود (اعراف: ۷۱؛ مؤمنون: ۴۵). و در منابع حدیثی، اغلب این واژه برای اشاره به قدرت دنیوی یا اقتدار حکومتی به کار می رود (مورگان ۱۳۹۱: ج ۳، ۷۷). این لقب اولین بار به طور رسمی برای پادشاهان غزنوی از جمله سلطان محمود (د. ۴۲۱ ق) و سلطان مسعود (د. ۴۳۲ ق) استفاده شد (بارتولد ۱۳۷۷). در این نظام، قدرت حکومتی و نیروی سرکوبگر در دست سلطان و قدرت معنوی در دست خلافت عباسی به منزله امام مسلمانان بود (مورگان ۱۳۹۱: ج ۳، ۷۷). در بستر زمانی تألیف کتاب های مورد بررسی در این گفتار، اندیشمندانی نظیر ماوردی (د. ۴۵۰ ق)، نویسنده یکی از معتبرترین منابع در مورد حکومت «احکام السلطانیه»، با تعریف وظایف سلطان و امام به صورت بندی گفتمان سیاسی عصر خود پرداختند (ماوردی ۱۳۷۳). در این ساخت اندیشه ای، درباره ضرورت وجود سلطان گفتمانی شکل گرفت که بی شک بن مایه های اندیشه ای کهن تری در ساختار سیاسی دولت های محلی و منطقه ای از حدود قرن سوم هجری داشت که در متون این دوره انعکاس می یافت. در این گفتمان برای مثال فارابی (۳۳۹ ق/ ۹۵۰ م) که بیش تر فیلسوف بود تا فقیه، با قید این که شاه باید به اندازه کافی ماهر و قدرت مند و در واقع شاه - فیلسوف باشد؛ چه وضع و چه شریف و چه ثروت مند و چه فقیر، تعریفی اولیه از یک شاه و یا سلطان مستقل

از نظام دینی ارائه داد (فارابی ۱۳۵۴). در مراحل بعدی جوینی (د. ۴۷۸/ق ۱۰۸۵م) نظر ماوردی را - که جایگاه خلیفه را تقویت می‌کرد - رد کرده و وجود سلطان یا امیر را ضروری‌تر دانست (کاظمی موسوی ۱۳۶۹) که بعدها نظر او توسط مریدش غزالی (د. ۵۰۵/ق ۱۱۱۱م) تأیید و تقویت شد (غزالی ۱۳۸۹). وظایفی که جوینی برای سلطان عنوان می‌کند: دنبال کردن جهاد، گماردن سرداران و قضاوت و حفظ سپاهی دائمی، ناظر بر شرایط سیاسی حاکم بر سلسله‌هایی است که در راستای کسب قدرت دنیوی به تدریج جایگاه واسط دین و حکومت را کسب کردند و حافظ قدرت معنوی شدند. این ساخت معرفتی در دوره‌های بعد جا افتاد، به شکلی که ابن خلدون (۸۰۹/ق ۱۴۰۶م) دگرگونی خلافت به پادشاهی را طبیعی اما منحط توصیف کرد (ابن خلدون ۱۳۶۶) و روزبهان خنجی (۹۲۸/ق ۱۵۲۱م) شاهان را به منزله مدیران دنیوی پذیرفت، مشروط بر این که از شریعت حمایت کنند و مردم را قادر سازند تا مسلمانانی وظیفه‌شناس باشند (خنجی ۱۳۶۲).

۱۳. در این جا منظور از ایران‌گرایی ساختار اندیشه‌ای است که پیشینه آن را در مقابله مفهوم ایران و آنیران در نظام اندیشه و زبان دوره ساسانی (کتیبه شاپور دوم در طاق بستان؛ ابوالقاسمی ۱۳۸۰: ۲۰۰) می‌توان مشاهده کرد.

کتاب‌نامه

- آذرنوش، آذرتاش (۱۳۷۵). *تاریخ ترجمه از عربی به فارسی*، تهران: سروش.
- ابن خلدون، عبدالرحمن بن محمد (۱۳۶۶)، *مقدمه ابن خلدون*، ترجمه پروین گنابادی، ج ۲، تهران: علمی و فرهنگی.
- ابن مسکویه، احمد بن محمد (۱۳۶۹)، *تجارب‌الأمم*، ج ۱، ترجمه ابوالقاسم امامی، تهران: سروش.
- ابن مسکویه، احمد بن محمد (۱۳۷۶)، *تجارب‌الأمم*، ج ۵ و ۶، علی نقی منزوی، تهران: توس.
- ابوالقاسمی، محسن (۱۳۸۰)، *تاریخ زبان فارسی*، تهران: سمت.
- اشپولر، برتولد (۱۳۹۶)، *تاریخ ایران در قرون نخستین اسلامی*، ج ۱ و ۲، ترجمه مریم میراحمدی، تهران: علمی و فرهنگی.
- بارت، رولان (۱۳۸۷)، *درآمدی بر تحلیل ساختاری روایت‌ها*، ترجمه محمد راغب، تهران: فرهنگ صبا.
- بارتولد، واسیلی ولادیمیر وویچ (۱۳۶۶)، *ترکستان‌نامه (ترکستان در عهد هجوم مغول)*، ترجمه کریم کشاورز، ج ۱، تهران: آگاه.
- بارتولد، واسیلی ولادیمیر وویچ (۱۳۷۷)، *خلیفه و سلطان و مختصری درباره برمکیان*، ترجمه سیروس ایزدی، تهران: امیرکبیر.
- بشار عواد، معروف (۱۳۸۳)، «در جست‌وجوی نسخ: مؤلف تاریخ بخارا کیست؟»، *آیینه میراث*، ترجمه علی بهرامیان، دوره جدید، ش ۲۶.

- بلعمی، ابوعلی (۱۳۷۸)، *تاریخ‌نامه طبری*، تحقیق محمد روشن، ج ۱ و ۲، تهران: سروش.
- بوسه، هربرت (۱۳۹۰)، «ایران در عصر آل بویه»، *تاریخ ایران کمبریج*، ج ۴، گردآوری زیر نظر ریچارد نلسون فرای، ترجمه حسن انوشه، تهران: امیرکبیر.
- پورشریعتی، پروانه (۱۳۹۱)، «پارتیان و گردآوری شاهنامه‌های مرجع»، *ایران‌نامه*، س ۲۶، ش ۱-۲.
- تفضلی، ابراهیم (۱۳۷۶)، «دهقان»، ترجمه ابوالفضل خطیبی، *نامه فرهنگستان*، ش ۹.
- خنجی، فضل‌الله روزبهان (۱۳۶۲)، *سلوک‌الملوک*، تصحیح و مقدمه محمدعلی موحد، تهران: خوارزمی.
- خیراندیش، عبدالرسول (۱۳۷۷)، «بازارهای بخارا»، *ایران‌شناخت*، ش ۸.
- خیراندیش، عبدالرسول (۱۳۸۰)، «صورت‌شناسی تاریخ‌های محلی»، *کتاب ماه تاریخ و جغرافیا*، ش ۴۶ و ۴۷.
- دریفوس، ه. و پ. رایینو (۱۳۷۶)، *فوکون: فراتر از ساختارگرایی و هرمنوتیک*، ترجمه بشیریه، تهران: نشر نی.
- سجادی، صادق و هادی عالم‌زاده (۱۳۸۰)، *تاریخ‌نگاری در اسلام*، تهران: سمت.
- صالحی، نصرالله (۱۳۸۰)، «کتاب‌شناسی توصیفی تاریخ‌های محلی (منابع و متون)»، *کتاب ماه تاریخ و جغرافیا*، ش ۴۴ و ۴۵.
- صفا، ذبیح‌الله (۱۳۷۱)، *تاریخ ادبیات در ایران*، ج ۲، تهران: فردوسی.
- طبری، محمدبن جریر (۱۳۷۵)، *تاریخ طبری*، ترجمه ابوالقاسم پاینده، ج ۲، تهران: اساطیر.
- غزالی، محمدبن محمد (۱۳۸۹)، *نصیحة‌الملوک*، مصحح عزیزالله علیزاده، تهران: فردوس.
- فارابی، محمدبن محمد (۱۳۵۴)، *مبادی آراء اهل مدینه فاضله*، ترجمه جعفر سجادی، تهران: رز.
- فروزانی، سید ابوالقاسم (۱۳۷۷)، «تاریخ بخارای نرشخی، نمونه‌های نفیس از تاریخ‌های محلی»، *کتاب ماه تاریخ و جغرافیا*، ش ۱۶.
- فی، برایان (۱۳۸۳)، *پارادایم‌شناسی علوم انسانی*، ترجمه مرتضی مردیها، تهران: پژوهشکده راه‌بردی.
- کاظمی موسوی، سیداحمد (۱۳۶۹)، «مروری انتقادی بر کتاب *غیاث‌الامم فی الثیبات‌الظلم* نوشته امام‌الحرمین ابوالمعالی جوینی»، *تحقیقات اسلامی*، س ۵، ش ۱ و ۲.
- کرمر، جورج (۱۳۷۵)، *احیای فرهنگی در عهد آل بویه*، ترجمه محمدسعید حنایی کاشانی، تهران: نشر دانشگاهی.
- گازرانی، ساقی (۱۳۹۷)، *روایت‌های خاندان رستم و تاریخ‌نگاری ایرانی*، ترجمه سیما سلطانی، تهران: نشر مرکز.
- ماوردی، علی بن محمد (۱۳۷۳/ش ۱۹۹۴م)، *احکام‌السلطانیه*، خرج احادیث و علق علیه خالد عبداللطیف السبع‌العلمی، بیروت: دارالکتاب العربی.
- مک‌کارتی، ای. دی. (۱۳۸۸)، *معرفت به‌مثابه فرهنگ*، زیر نظر و مقدمه محمد توکل، ترجمه کمال خالقی‌پناه و دیگران، تهران: پژوهشکده مطالعات فرهنگی و اجتماعی.

میلز، سارا (۱۳۸۲)، *گفتمان*، ترجمه فتاح محمدی، زنجان: هزاره سوم.
میثمی، جولی اسکات (۱۳۹۱)، *تاریخ نگاری فارسی؛ سامانیان، غزنویان، سلجوقیان*، ترجمه محمد دهقانی، تهران: ماهی.
مورگان، د. ا. (۱۳۹۱)، *دایرةالمعارف جهان نوین اسلام*، سرویراستار جان. ل. اسپوزیتو، ترجمه و تحقیق زیر نظر حسن طارمی راد و دیگران، ج ۳، ذیل مدخل «سلطان»، تهران: کتاب مرجع/ نشر کنگره.
نرشخی، ابوبکر محمدبن جعفر (۱۳۶۳)، *تاریخ بخارا*، ترجمه ابونصر احمدبن محمدبن نصر القباوی، تلخیص محمدبن زفر بن عمر، تحقیق محمدتقی مدرس رضوی، تهران: توس.
نوابی، عبدالحسین (۱۳۷۶)، *متون تاریخی به زبان فارسی*، تهران: سازمان مطالعه و تدوین کتب علوم انسانی دانشگاهها (سمت).
هال، استوارت (۱۳۹۱)، *معنا، فرهنگ و زندگی اجتماعی*، ترجمه احمد گل محمدی، تهران: نشر نی.

- Bosworth, C. E. (1973), "The Heritage of Rulership in Early Islamic Iran and the Search for Dynastic Connections with the Past", *Iran*, vol. XI.
- Daniel, E. L. (2012), *Rise and Development of Persian Historiography*, Persian
- Focault, M. (1980a), *Power /Knowledge: Selected Interviews 1972-77*, C. Gordon (ed.), Harvester: Brighton.
- A History of Persian Literature; Persian Historiography* (2014), Charles Melville (ed.), Ehsan Yarshater (General ed.), vol. X, London: I.B.Tauris and Co Ltd.
- Laclau, E. (1990), *New Reflections on the Revolution of our Time*, London, New York: VERSO.
- Madelung, W. (1969), "The Assumption of the Title Shāhānshāh by the Būyds and Begin of the Deylam (Dawlat Al-Deylam)", *JNES*, vol. 28 (1), no. 1.
- Pourshariati, P. (1995), *Iranian Tradition in Tus and the Arab Presence in Khurāsān*, Columbia: Columbia University Press.
- Weber, M. (1946), *From Max Weber*, Gerth and Mills (trans.), New York: Oxford University Press.